

بنیادهای امنیتی سیاست خارجی چین

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۲/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۸

عبداله قنبرلو*

چکیده

این مقاله در صدد ارائه پاسخ به یک تحول مبنایی در سیاست خارجی چین است. سؤال اصلی این است که چرا با گذشت زمان علایق ایدئولژیستی در سیاست خارجی چین کمونیست به حاشیه رفته است؟ فرضیه مقاله این است که شکنندگی امنیت ملی عاملی کلیدی در تقویت نشانه‌های عمل‌گرایی در سیاست خارجی چین بوده است. این شکنندگی معلول بقای تهدیدات امنیتی در سه سطح داخلی، پیرامونی و سیستمی است. از این رو، در هدف‌گذاری سیاست خارجی چین، نقش امنیت ملی بسیار پررنگ است. در این چارچوب، چین از نیروی انقلابی و تحول‌خواه به کنش‌گر محافظه‌کار و هماهنگ با نظم بین‌المللی جاری تبدیل شده است. چین اگرچه با یکجانبه‌گرایی آمریکا مخالف است، اما حاضر نیست برای مهار آن هزینه سنگینی بپردازد.

کلیدواژه‌ها: چین، حزب کمونیست، مائوئیسم، امنیت ملی، سیاست خارجی، اصلاحات، سیاست درهای باز، سیاست قدرت، چندجانبه‌گرایی

Ghanbarlu.phdirut@gmail.com

* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال شانزدهم • شماره دوم • تابستان ۱۳۹۲ • شماره مسلسل ۶۰

مقدمه

در سیاست خارجی چین تا کنون موضوعات و ایده‌های مختلفی ظهور داشته‌اند. از مبارزه با امپریالیسم و نظریه سه جهان گرفته تا هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، مصالحه‌گرایی، درهای باز و چندجانبه‌گرایی، همگی در تبیین نگاه و رفتار چین با جهان خارج نقش داشته‌اند. یکی از واقعیت‌های ملموسی که در سیاست خارجی پکن وجود داشته این است که در طول حاکمیت حزب کمونیست به تدریج از علایق ایدئولوژیک کاسته شده و برنامه‌های عمل‌گرایانه تقویت شده است. تمایل به عمل‌گرایی در همان سال‌های پایانی رهبری مائو محسوس بود. بازسازی رابطه با ایالات متحده یکی از نشانه‌های این واقعیت به شمار می‌آید. عمل‌گرایی چین پس از به قدرت رسیدن دنگ و آغاز عصر اصلاحات شتاب بیشتری گرفت و به خصوص پس از حوادث تیان‌آن‌من به مثابه ضرورت استراتژیک تثبیت شد. در این راستا، چین آمریکا را به عنوان شریک استراتژیک خود انتخاب کرده، اما در برابر هژمونیسم و یکجانبه‌گرایی آن موضع مخالف گرفته است. این رویکرد همچنان در سیاست خارجی چین اجرایی بوده و جدیدترین نمود آن در جریان بحران سوریه قابل مشاهده است.

این موضوع مبنای اصلی مقاله حاضر را تشکیل می‌دهد. سؤال اصلی این است که چرا سیاست خارجی چین به تدریج از علایق ایدئولوژیک فاصله گرفت و آنها را به حاشیه راند؟ فرضیه مقاله این است که شکنندگی امنیت ملی مهمترین محرک عمل‌گرایی در سیاست خارجی چین بوده است. مشکلات امنیتی چین در هر سه لایه داخلی، پیرامونی و سیستمی بروز و ظهور داشته است. در حال حاضر نیز به نظر می‌رسد به رغم گذشت نزدیک به ۶۵ سال از ظهور چین کمونیست و رشد چشم‌گیر جایگاه بین‌المللی آن، دغدغه‌های امنیتی همچنان پابرجا بوده و نقش مهمی در هدایت سیاست خارجی چین دارد. شرایط جغرافیایی، وضعیت جمعیتی، فضای بسته سیاسی، و دخالت‌های رقبای خارجی از جمله عوامل مهم در بقای شکنندگی امنیتی چین بوده‌اند.

فرضیه مذکور در واقع رقیب فرضیه‌ای است که بر مبنای آن عمل‌گرایی در سیاست خارجی چین معلول رفاه‌گرایی و تمایل به توسعه اقتصادی در دولت چین بوده است. البته، واضح است که

این دو فرضیه رابطه حاصل جمع صفری ندارند، چرا که وابستگی متقابلی بین رفاه و امنیت وجود دارد. آنچه در این مقاله مورد تأکید قرار دارد این است که گرچه تمایل به توسعه اقتصادی در دولت چین بسیار پررنگ شده، اما این به معنی منتفی شدن دغدغه‌های امنیتی جدی - که از زمان تکوین جمهوری خلق وجود داشته - نیست. دولت چین همچنان با شرایط امنیتی شکننده‌ای مواجه است. در تبیین فرضیه مقاله، حتی‌الامکان از شواهد و اطلاعات موجود درباره مسایل امنیت ملی چین استفاده خواهد شد. در این راستا، ابتدا مهمترین چالش‌های امنیت ملی چین شناسایی و سپس دیپلماسی دولت چین در جهت مدیریت و مهار این چالش‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف. چالش‌های عمده در امنیت ملی چین

مقصود از چالش‌های امنیت ملی، عواملی هستند که عناصر اساسی دولت شامل جمعیت، سرزمین، حکومت، حاکمیت و پذیرش بین‌المللی را مورد تهدید قرار می‌دهند. ثبات نظام سیاسی، انسجام و آرامش ملی و بازدارندگی در برابر هجمه‌ها و نفوذهای مخرب خارجی، از جمله اهداف استراتژیک دولت چین هستند. چین از دولت‌هایی است که محیط امنیتی به نسبت پرتهدیدی دارد. این کشور به رغم نظم و ثبات داخلی با پتانسیل‌های تهدید مخربی از ناحیه داخل یا خارج روبه‌روست. در این گفتار، مهمترین چالش‌های امنیت ملی چین بیان می‌شوند.

۱. پتانسیل‌های نابسامانی در نظام سیاسی

اقتدارگرایی و شخص‌محوری دو ویژگی مهم دولت در چین هستند که آثار ضد امنیتی داشته‌اند. چین در سده‌های گذشته به مدت طولانی تحت کنترل حکومت‌های شخص‌محور با شبکه‌های حامی - پیرو قرار داشت. اختلاف سلاقی و منازعات طولانی بین نخبگان سیاسی از ویژگی‌های دائمی حکومت‌های چین بوده است. حتی در دوره‌های اوج امپراطوری نیز چنین مناقشاتی بین نخبگان و شخصیت‌های ذی‌نفوذ جریان داشت. چون حل و فصل اختلافات نیز شخصی بود، در صورت استمرار مناقشات، توسل به زور و خشونت توسط افراد و گروه‌های قدرتمند حرف آخر را می‌زد. حکام چین معمولاً در توجیه اقتدارگرایی و استفاده از روش‌های

سرکوب‌گرانه خویش بر همین مسأله منازعات درونی انگشت گذاشته‌اند. این تصور که برقراری نظم و ثبات سیاسی در چین مستلزم حکمرانی گروه غالب یا ائتلافی تحت رهبری یک رهبر مقتدر است، امروزه نیز طرفداران زیادی دارد. در نتیجه، چینی‌ها بدبینی خاصی نسبت به تطویل منازعات سیاسی و نابسامانی‌ها در مناسبات بین افراد و گروه‌های مدعی قدرت دارند (Swaine and Tellis, 2000: 11-12).

امروزه با وجود اقتدارگرایی آهین نظام سیاسی، رهبری سیاسی در چین انفرادی نیست. کمیته دائمی دفتر سیاسی حزب کمونیست، متشکل از هفت عضو اصلی، مرجع عالی حکومت در این کشور است. بر خلاف دوره مائو تسه دونگ، امروزه حزب کمونیست تمایلی به ظهور رهبران کاریزما ندارد و رهبری جمعی را مطمئن‌تر می‌داند. برداشت حزب این است که رهبر منفرد و قدرتمند در کنار مزایایی چون ایجاد انسجام و یکپارچگی ممکن است ددرسره‌های خاص خود را ایجاد کند. تجربه اتحاد شوروی در دوره میخائیل گورباچف نمونه آموزنده‌ای برای حزب است که خطرات احتمالی تصمیمات فردی متهورانه رهبر را نشان داد. بنابراین، دبیرکل حزب کمونیست یا رییس جمهور نمی‌تواند از خطوط قرمز مورد نظر کمیته رهبری حزب عبور کند. ارتش آزادی‌بخش خلق - که تقریباً کلیه افسران عضو حزب کمونیست هستند - در واقع در نقش ستون نظامی این حزب عمل می‌کند. در سال ۱۹۸۹ ارتش با گسیل تانک به خیابان‌های پکن و کشتار صدها معترض میدان تیان‌آن‌من وفاداری محض خود به حزب را نشان داد. ارتش همچنین در جریان بحران تیان‌آن‌من، به خواست حزب هفت ماه حکومت نظامی در پکن برقرار کرد. کنگره ملی خلق چین نیز با وجود اختیاراتی که در قانون اساسی برایش در نظر گرفته شده، عملاً تحت کنترل حزب قرار داشته و با تصمیماتش به خواسته‌های آن مشروعیت می‌بخشد. به هم وابستگی، هماهنگی و تبانی میان حزب، ارتش، کنگره و دولت، مبین فساد سیاسی گسترده در نظام سیاسی اقتدارگرایی چین است (Lawrence and Martin, March 2013: 5-8).

تثبیت اقتدارگرایی، بازتولید و ظهور مسایل مختلفی نظیر فساد و سرکوب‌گری و متقابلاً نارضایتی و اعتراضات داخلی یا خارجی را به دنبال داشته است. طی یکی دو دهه اخیر، رشد حجمی و نفوذ سریع طبقه متوسط چین برای حزب کمونیست نگران‌کننده بوده است. این طبقه که به حد نسبتاً مطلوبی از رشد اقتصادی رسیده و با شاخص‌های حقوق شهروندی در دنیای امروز آشناست، خواهان کیفیت زندگی بهتری است. علاوه بر اصلاحات داخلی که به توانمندی

اقتصادی شهروندان کمک کرده، «سیاست درهای باز» دولت چین نقش مهمی در رشد آگاهی و بلوغ سیاسی چینی‌ها داشته است. دولت برای سامان‌دهی اقتصاد لاجرم به تعامل نزدیک و فعال با جهان خارج روی آورد. مسافرت میلیون‌ها چینی به خارج برای تحصیل یا تجارت و متقابلاً استقبال چینی‌ها از مسافران خارجی، محصول اصلاحاتی است که از زمان دنگ شروع شد و رهبران بعدی نیز خود را ناگزیر از ادامه آن دیدند، اما این آزادی‌ها در عمل به تشدید انتقادات و نارضایتی‌ها انجامید. از این رو، برای جمع‌کنندگی از شهروندان چینی، ایدئولوژی رسمی کشورشان که اساساً محصول افکار کسانی چون مارکس، لنین و مائوست، منسوخ یا مرده تلقی شد. جنبش تیان‌آن‌من نمودی از این تحول در جامعه چین بود (شاهنده، خرداد و تیر ۱۳۶۹: ۱۲). امروزه، طبقه متوسط چین آگاهی و شناخت عمیق‌تری از وضعیت خود یافته و خواسته‌های جدید آن نیز در حال متراکم شدن است. در کنار اینها، مطالبات و انتظارات اقلیت‌های قومی و مذهبی نیز در حال افزایش است. بسیاری از زندانیان سیاسی و امنیتی چین را کسانی تشکیل می‌دهند که برای کسب حقوق شهروندی اقلیت‌ها اعتراض کرده و به طرح مشکلات و موانع خود در راه رسیدن به حقوق شهروندی پرداخته‌اند. اینترنت و شبکه‌های اجتماعی مجازی که طرفدارانش به سرعت در حال رشد است، در ظهور انتظارات جدید نقش مهمی دارد. دولت چین با وجود اینکه نیروی پلیس ویژه‌ای برای کنترل تبادل اطلاعات در شبکه‌های چین تشکیل داده، اما همچنان نقش اینترنت به مثابه منبع ایجاد نارضایتی و اختلاف فکری پابرجا مانده است (Halper, February 2007: 18). دولت اگرچه به راه‌های پیش‌گیری از اعتراض‌ها می‌اندیشد، اما برنامه مشخصی برای گشایش فضای سیاسی ندارد.

۲. تهدیدات سرزمینی و مناقشات مرزی

سرزمین چین به رغم وسعت جغرافیایی، آسیب‌پذیری‌های متعددی داشته است. مرزهای طولانی و باز در کنار تنوع قومی و فرهنگی از مسایلی است که برای حکومت‌های چین دردسرساز بوده است. این کشور در سده‌های گذشته با وجود حکومت‌های قدرتمند، بارها آماج تهاجم نیروهای بیگانه قرار داشت. دیوار بزرگ چین نمونه گویایی از آسیب‌پذیری سرزمینی چین است که از زمان ساخت (قبل از میلاد مسیح) تا دوره خاندان مینگ (۱۶۴۴-)

(۱۳۶۸) - که به مرور زمان بارها ترمیم و گسترش یافت - به مثابه سپری مؤثر در برابر تجاوز خارجی و حفاظت از تمامیت چین عمل می‌کرد (Feng, 2007: 26).

در دوره مدرن که ابتدا با افول عصر امپراطوری همراه بوده، چین با نفوذ و هجوم قدرت‌های امپریالیستی جدید شامل بریتانیا، ژاپن، روسیه، فرانسه و آلمان مواجه شد. در این دوره، چین به یکی از اهداف جذاب قدرت‌های استعماری رقیب تبدیل شد که به تبع آن، چینی‌ها چندین بار به منازعه مسلحانه با قدرت‌های مداخله‌گر روی آوردند. از زمان تشکیل جمهوری چین به رهبری سون یاتسن در سال ۱۹۱۲ گام‌های نوینی در جهت مدرنیزاسیون و تحکیم سیستم دفاعی چین برداشته شد، اما مشکل تجاوز خارجی همچنان باقی ماند. تا پیش از پایان جنگ جهانی دوم، ژاپن فعالترین قدرت خارجی مهاجم علیه چین بود. پس از تشکیل جمهوری خلق چین توسط حزب کمونیست به رهبری مائو در سال ۱۹۴۹، فاز نوینی از سیاست‌های دفاعی در برابر دخالت‌های سرزمینی آغاز شد. از این دوره به بعد، جایگاه بین‌المللی چین تقویت و این کشور تدریجاً به صورت قدرت جهانی ظاهر شد. البته، با وجود تضعیف زمینه تهاجم خارجی، ذهن سران دولت چین درگیر مسایل سرزمینی متعددی بوده است.

همسایگی چین با کشورهای متعدد در بروز اختلافات مرزی مؤثر بوده است. در حالی که کشوری مثل ایالات متحده در مناسبات با دو همسایه شمالی و جنوبی برخی اختلافات مرزی ریشه‌دار (هرچند حاشیه‌ای و فاقد پتانسیل کشمکش) داشته، طبیعی است که چین در همسایگی با حدود ۲۴ کشور پتانسیل بیشتری برای دعاوی سرزمینی و مناقشات مرزی داشته باشد. از زمان استقرار جمهوری خلق، دولت چین موفق شده در کنار اعاده حاکمیت بر بخش‌هایی شامل تبت و هنگ کنگ، بسیاری از اختلافات مرزی با کشورهای همسایه را به نحو مسالمت‌آمیز حل و فصل کند. البته، در برخی موارد از جمله در تعامل با اتحاد شوروی، هند، ویتنام و ژاپن، اختلاف‌ها به رویارویی خصمانه سوق یافته، اما حزب کمونیست معمولاً از رفتارهای انتحارگونه برای حل مشکلات پرهیز داشته است.

محافظه‌کاری چین در مورد مسایل سرزمینی ضرورتاً به معنی اطمینان این دولت از رفع تهدیدات سرزمینی نیست. با وجود بقای برخی اختلاف‌های مرزی و حمایت آمریکا از

استقلال تایوان، پکن درگیر مسایل سرزمینی حادثتری در برخی نواحی داخلی چین است. اگرچه برخی مناطق چین شامل سین کیانگ، تبت، مغولستان داخلی، گوانگشی و نینگشیا از برخی حقوق خودمختاری برخوردارند، اما وجود نارضایتی‌ها بعضاً به معضلی امنیتی تبدیل شده است. به طور مشخص‌تر، تهدیدات جدایی‌طلبان در مناطق سین کیانگ و تبت چالش امنیتی جدی برای حزب کمونیست به شمار می‌آید. جریان اصلی مخالفان در تبت بوداییان و در سین کیانگ، مسلمانان اویغور هستند؛ گروه‌هایی که احساس می‌کنند موقعیت‌ها و فرصت‌ها در کشور به ضررشان توزیع شده و با تبعیض و ظلم ناروا مواجهند. از دهه ۱۹۹۰، اعتراض و جدایی‌طلبی در این مناطق پررنگ شده است.

نحوه مدیریت دولت چین بر مناطق مذکور بسیار پردردسر بوده است. این مناطق از یک سو، مستعد خیزش حرکت‌های استقلال‌طلبانه هستند و از سوی دیگر، سیاست مشت آهنین پکن در برابر جدایی‌طلبان موجب تشدید فشارهای بین‌المللی و بازتولید مخالفت‌ها می‌شود. سران چین مدعی‌اند که نیروهای جدایی‌طلب تحت حمایت عوامل خارجی ثبات و تمامیت ملی کشورشان را مورد تهدید قرار داده‌اند. حفظ سین کیانگ و تبت تحت حاکمیت چین به دلایل مختلف، از جمله پیوندهای تاریخی، اقتضای یکپارچگی سرزمینی، برخورداری از منابع طبیعی غنی از جمله نفت و اهمیت بالای ژئوپولیتیک، ضرورتی حیاتی برای پکن به حساب می‌آید (رک: Elmer, 2011).

در سال‌های اخیر نحوه برقراری آرامش در غرب چین به معضل جدی برای حزب کمونیست تبدیل شده، چرا که دور بی‌پایانی از سرکوب و اعتراض شکل گرفته است. در درگیری تابستان ۲۰۰۹ میان نیروهای پلیس و مسلمانان اویغور در سین کیانگ، حدود ۱۵۰ نفر کشته و بیش از ۸۰۰ نفر زخمی شدند. کنگره جهانی اویغور درباره علت حادثه اعلام کرد که فوران خشم مردمان اویغور که خواستار پایان سرکوب‌گری و فشار علیه اقلیت مسلمان این منطقه هستند، عامل شروع تظاهرات ضد دولتی بوده است. از آن زمان تا کنون، چندین بار درگیری‌های پراکنده‌ای بین نیروهای دولتی و معترضان در سین کیانگ و تبت رخ داده که در نتیجه آن بر میزان خسارات مخالفان افزوده شده است. یکی از روش‌های متداول اعتراض تبتی‌ها، خودسوزی است که از سال ۲۰۰۹ تا کنون، نزدیک به صد مورد از آن گزارش شده است. سرکوب‌های دولت با اقدامات تحریک‌کننده دیگری نظیر تخریب اماکن مقدس همراه

بوده، به نحوی که اعتراض بسیاری از ناظران بیرونی از جمله مراجع تقلید ایرانی به نحوه رفتار پکن با اقلیت‌ها را در پی داشته است.

مسئله جدایی‌طلبی در غرب چین با چالش مهم دیگر یعنی تروریسم ادغام شده است. در دهه ۱۹۹۰ دولت چین به انحاء مختلف با چالش حرکت‌های تروریستی (غالباً از مناطق غربی خصوصاً سین کیانگ) مواجه بود که به رغم فعالیت‌های ضد تروریستی دولت، به تدریج تقویت گردیدند. گروه‌ها و سازمان‌های متهم به تروریسم در چین متنوع‌اند. وزارت خارجه و وزارت امنیت عمومی چین تا کنون نام چندین فعال متهم به فعالیت‌های تروریستی در چین و برخی کشورهای همسایه در غرب و شمال غربی چین را منتشر کرده‌اند. در نوامبر ۲۰۰۱، یعنی چندی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و آغاز فاز نوین جنگ آمریکا با تروریسم، وزارت خارجه چین نام بیش از ده سازمان و گروه جدایی‌طلب فعال در چین و برخی کشورهای همسایه را فهرست کرد که به تحریک خشونت و ترور در سین کیانگ و برخی مناطق دیگر چین متهم بودند (McNeal, December 17, 2001: 7-11).

البته، میزان کنش‌گران جدایی‌طلب تروریست که از نظر هدف و برنامه مشابهت‌های بسیاری با هم دارند، فراتر از موارد مذکور است. در دسامبر ۲۰۰۳، وزارت امنیت عمومی چین فهرستی شامل چهار گروه تروریستی فعال در ترکستان چین را منتشر کرد که عبارت بودند از جنبش اسلامی ترکستان شرقی، سازمان آزادی‌بخش ترکستان شرقی، کنگره جهانی جوانان اویغور و مرکز اطلاعات ترکستان شرقی. در کنار اینها، نام چند فرد اویغوری متهم به انجام اقدامات تروریستی نیز منتشر شد. دولت چین خواستار کمک خارجی برای مهار تروریست‌ها شد (Kan, July 15, 2010: 8). حق تعیین سرنوشت، استقلال و بعضاً گسترش ارزش‌های اسلامی از انگیزه‌های مهم این فعالان بوده است. پکن تا کنون برای مقابله با معضل تروریسم به روش‌های مختلفی روی آورده که یکی از آنها استفاده از پتانسیل‌های خارجی از جمله همکاری اعضای سازمان همکاری شانگهای و دولت آمریکا بوده است.

پس از وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، با توجه به ملاحظات نظیر همکاری احتمالی القاعده با اسلام‌گرایان جهادی و جدایی‌طلب چین، ایده همکاری چین با آمریکا برای مبارزه مؤثرتر با تروریسم مطرح شد. جیانگ زمین ضمن محکوم‌سازی حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر به جورج

بوش قول داد در جنگ علیه تروریسم با آمریکا همکاری خواهد کرد. در عمل، همکاری دو کشور خصوصاً در حوزه تبادل اطلاعات گسترش یافت. در آگوست ۲۰۰۲ دولت بوش جنبش اسلامی ترکستان شرقی را که متهم به ارتباط با القاعده بود، به عنوان سازمان تروریستی اعلام و محدودیت‌هایی در برابر فعالیت‌های آن اعمال کرد. با این حال، روند همکاری‌ها در گذر زمان به موانع قابل توجهی برخورد. به دلیل اختلاف در نحوه اجرای استراتژی مبارزه با تروریسم و بروز برخی مسایل مناقشه‌انگیز از جمله حقوق بشر و قضیه تایوان، همکاری دو طرف محدودتر شد. نحوه برخورد با اعتراض اویغورها یکی از موضوعات مهم اختلاف‌زا بوده است. در حالی که دولت آمریکا ادعا دارد پکن در برخورد با معترضان به استانداردهای حقوق بشری بی‌توجهی کرده و تحت عنوان مبارزه با تروریسم مخالفان خود را قلع و قمع می‌کند، مقامات چین بر این نظرند که استانداردهای آمریکا در مبارزه با تروریسم دوگانه است (Kan, July 15, 2010: 1-6).

در سال‌های اخیر، تروریست‌ها به روش‌های جدیدتری برای تهدید دولت روی آورده‌اند. به عنوان جدیدترین مورد، در اواخر اکتبر ۲۰۱۳ اتومبیلی در میدان تیان‌آن‌من پکن به میان جمعیت راند و آتش گرفت. این حادثه در مقابل مجموعه تاریخی «شهر ممنوعه» و در فاصله نسبتاً کمی از برخی مهمترین نهادهای دولتی چین به وقوع پیوست. بر اثر این حمله انتحاری، سه سرنشین خودرو و دو عابر پیاده کشته و نزدیک به چهل نفر دیگر مجروح شدند. بازداشت‌های پلیس چین نشان داد حمله‌کنندگان از منطقه سین کیانگ بوده و پیش از حمله در غرب پکن مخفی شده بودند. جنبش اسلامی ترکستان شرقی متهم اصلی این حادثه شناخته شده و وزارت خارجه چین این جنبش را فوری‌ترین تهدید امنیتی چین خوانده است. این اتفاق در حالی رخ داده که چین انتظار دارد با گذشت زمان و توسعه امکانات رفاهی، از گستره اعتراض اقلیت‌ها کاسته شود.

۳. تهدیدات علیه جایگاه و نفوذ بین‌المللی چین

دولت چین به دلایل مختلف از جمله آموزه‌های کنفوسیوسی، سابقه تمدنی، سابقه امپراطوری، جمعیت بالا، وسعت جغرافیایی، توان‌مندی‌های اقتصادی و سابقه آسیب‌پذیری در برابر دخالت قدرت‌های خارجی، حاضر نیست در نقش یا موقعیت قدرت متوسط در عرصه سیاست بین‌الملل ایفای نقش کند. در دوره امپراطوری، خودبزرگ‌بینی چینی‌ها علاوه بر

مزیت‌های استراتژیک، تا حدی تحت تأثیر آموزه‌های اخلاقی و سیاسی کنفوسیوسی قرار داشت. در این چارچوب، نظم سلسله‌مراتبی که با احترام و تبعیت زیردست از رهبر قوام می‌یابد، ارزشمند است. در میان چینی‌ها باور شایعی وجود داشت که طبق آن نظم و ثبات جهان در صورتی تضمین خواهد شد که دیگر دولت‌ها مرکزیت و رهبری چین را پذیرفته و در برابر آن تمکین کنند (Swaine and Tellis, 2000: 14-15).

خودبزرگ‌بینی چینی‌ها در عصر مدرن نیز به انحاء مختلف نمود داشته است. تفاوت مهم این دوره با دوره امپراطوری این است که چین در دوره امپراطوری معمولاً قدرت برتر بود، اما در دوره مدرن به واسطه دخالت‌های خارجی و عقب‌افتادگی از روند مدرنیته برای مدتی ضعیف و منفعل ظاهر شد. در سده بیستم، با آمیزش مارکسیسم انقلابی و باورهای سنتی، اراده نوینی برای خیزش چین شکل گرفت. خودبزرگ‌بینی چین در گفتار رهبران این کشور نمودهای مختلفی داشته است. در این رابطه، دنگ اظهار داشته: «چین همچون هیولای دهشتناکی است که در خواب فرو رفته است. بهتر است همچنان در خواب باشد، زیرا هنگامی که بیدار شود، دنیا را به لرزه در خواهد آورد» (آزاد، ۱۳۷۸: ۲۲۰). برای افکار عمومی چین نیز ایفای نقش چین به مثابه قدرت تعیین‌کننده در عرصه جهانی بسیار مهم است. بر اساس یک نظرسنجی که در سال ۲۰۰۶ به عمل آمد، ۸۷ درصد مصاحبه‌شوندگان اظهار کردند که چین بایستی نقش بزرگتری در امور جهانی بازی کند (Elliott, January 11, 2007).

در عصر مدرن، به واسطه تغییرات شگرفی که در شرایط و استلزامات قدرت و هژمونی دولت‌ها ایجاد شده، رهبران چین باورهای کنفوسیوسی توجیه‌کننده نظم سلسله‌مراتبی جهان را - اعم از اینکه با محوریت چین باشد یا دولتی دیگر - به حاشیه رانده‌اند. حداقل از اوایل سده بیستم، خواست عمده چینی‌ها برابری سیاسی با دیگر قدرت‌های بزرگ بوده است. چین نیازمند همان موقعیت، احترام و نفوذی است که دیگر قدرت‌های بزرگ رقیب در عرصه جهانی دارند. البته، این با موقعیت سیاسی برتر چین در میان همسایگان آسیایی تعارض ندارد و چین همچنان به رهبری در منطقه می‌اندیشد (Swaine and Tellis, 2000: 15-16). رفتار عملی چین نشان می‌دهد این کشور در عرصه اقتصادی بلندپروازی چشم‌گیری دارد، به نحوی که بر سر تصاحب جایگاه اول جهان با آمریکا رقابت دارد، اما در عرصه‌های سیاسی و نظامی به نظر می‌رسد افق بلندپروازانه‌ای - مشابه جایگاه اقتصادی - برای آینده جایگاه چین در عرصه جهانی ترسیم نشده است.

دولتمردان چین هژمونی جویی و یکجانبه‌گرایی آمریکا را- که پس از پایان جنگ سرد و توسعه بیشتر توان‌مندی‌های نظامی آمریکا زمینه بروز و ظهور یافته- مانع اصلی در مسیر پیشبرد اهداف مربوط به جایگاه بین‌المللی خود می‌دانند. نفوذ در آسیا- پاسیفیک، گسترش ناتو به شرق و تلاش برای محدودسازی حوزه‌های نفوذ چین در دیگر مناطق، تهدیدات نگران‌کننده‌ای برای پکن به حساب می‌آیند. آمریکا هم‌کاری تنگاتنگی با استرالیا، ژاپن، کره جنوبی، تایوان و دیگر اقتصادهای نوظهور آسیای جنوب شرقی دارد. نفوذطلبی این کشور در آسیای جنوبی و مرکزی نیز رو به پیشرفت است. پکن نفوذ آمریکا در مناطق پیرامونی خویش را به مثابه بخشی از استراتژی کلان واشنگتن برای تسلط بر جهان از طریق شبکه متحدان می‌بیند. آمریکایی‌ها از این شگرد در دوره جنگ سرد برای مهار شوروی استفاده کردند که موفقیت‌آمیز بود. مخاطب کنونی آمریکا نیز می‌تواند کلیه کنش‌گرانی را در بر گیرد که مخالف هژمونی آمریکا در جهانند. صحبت‌های ویلیام پری، وزیر دفاع اسبق آمریکا در دوره بیل کلینتون مبنی بر اینکه ژاپن و استرالیا دو لنگرگاه استراتژیک آمریکا در شمال و جنوب آسیا- پاسیفیک هستند، نمونه‌ای است که تصور سیاست مهار چین توسط واشنگتن را تقویت می‌کند. مقامات چین چندین بار نگرانی خویش را از اتحاد آمریکا با ژاپن و استرالیا ابراز کرده‌اند (Goldstein, December 2001: 840).

با توجه به نیاز فزاینده چین و آمریکا به منابع انرژی و نقش کلیدی انرژی در امنیت و قدرت ملی دو قدرت، نفوذطلبی آمریکا در ممالک دارای ذخایر نفت و گاز در برخی موارد برای چین دردسرساز بوده است. برای نمونه، آفریقا یکی از مناطقی است که چینی‌ها برای تأمین منابع انرژی مورد نیاز حال و آینده خویش بدان چشم دوخته‌اند. در این راستا، چین به موازات توسعه سرمایه‌گذاری در منابع انرژی آفریقا، واردات نفت از این قاره را افزایش داده است. آنگولا، سودان، کنگو، گینه استوایی و نیجریه از مهمترین صادرکنندگان نفت به چین هستند. چینی‌ها همچنان در پی تنظیم توافق‌های جدیدی برای سرمایه‌گذاری و واردات انرژی از آفریقا هستند. آنها در عین حال، برای تسخیر هرچه بیشتر بازارهای مناسب برای کالاهای صادراتی خویش تلاش می‌کنند. از سوی دیگر، ایالات متحده رقابت فشرده‌ای را برای توسعه نفوذ در آفریقا به راه انداخته است. مشابه چین، تمرکز نگاه آمریکا نیز به سمت نقاط پرانرژی

آفریقا و واردات نفت این کشور از ممالک آفریقایی رو به گسترش است. موضوع نگران‌کننده‌تر برای چین توسل آمریکا به ابزار نفوذ سیاسی و حضور نظامی جهت تضمین هژمونی خویش در آفریقا (رک: قانع و شجاع، بهمن و اسفند ۱۳۸۶).

نگرانی چینی‌ها در مورد آمریکا محدود به مسأله حوزه‌های نفوذ در مناطق مختلف جهان نیست، بلکه دخالت در امور داخلی چین (جدای از موضوع تایوان) را نیز در بر می‌گیرد. آنها بر این باورند که هژمونی جویی آمریکا پتانسیل انحراف یا امپریالیستی شدن را دارد، کما اینکه در دوره نوحافظه‌کاران چنین انحرافی ایجاد شد. جورج بوش کشورهای دنیا را به متحدان و دشمنان آمریکا تقسیم کرد و بارها از ضرورت توسعه دموکراسی در جهان صحبت کرد. وی در سخنرانی آغاز دور دوم ریاست جمهوری‌اش گفت: «بقای آزادی در سرزمین ما تا حد زیادی به موفقیت آزادی در سرزمین‌های دیگر بستگی دارد. بهترین امید برای گسترش صلح در دنیایمان، گسترش آزادی در تمام دنیاست» (گریز، تابستان ۱۳۸۵: ۲۶۴). با توجه به تأکید مکرر آمریکایی‌ها مبنی بر ضرورت احترام دولت چین به اصول دموکراسی و حقوق بشر، بدیهی است که چین یکی از مخاطبان اصلی سیاست حمایت از آزادی آمریکاست. آمریکایی‌ها نظام سیاسی چین را به مثابه پاشنه آشیل این کشور تلقی کرده و در صورت لزوم از این مجرا بر پکن اعمال فشار می‌کنند.

ب. ویژگی‌های سیاست خارجی امنیت‌محور چین

چالش‌های فوق‌الذکر سه مؤلفه مهم امنیت ملی چین را هدف قرار داده‌اند: ثبات و بقای نظام سیاسی، یکپارچگی و انسجام سرزمینی و حضور قدرتمندانه در عرصه سیاست بین‌الملل. به همین خاطر، سیاست خارجی چین مشتمل بر رویکردهایی است که به مناسب‌ترین نحو ممکن امنیت ملی چین را تضمین کنند. در دوره جنگ سرد، دغدغه بنیادی چین در سیاست خارجی عبارت بود از حفظ امنیت چین در برابر تهدیدات احتمالی دو ابرقدرت آمریکا و شوروی. در این راستا، چین در مقام دولت کمونیستی ابتدا اتحاد ناموفقی با شوروی را تجربه کرد. سپس با توجه به اختلاف و ناامیدی از شوروی خود را در کنار ممالک جهان سوم قرار داد و هم‌صدا با آنها خواستار عدم مداخله ابرقدرت‌ها در امور داخلی کشورهای دیگر شد. و در نهایت، این کشور ضمن هم‌صدایی با جهان سوم و همچنین منع تنش در برابر شوروی، با

ایالات متحده نیز به تفاهم رسید. پس از آغاز روند اصلاحات به رهبری دنگ، چین روابط خارجی نسبتاً آرامی را در پیش گرفت. پس از پایان جنگ سرد، تحولات مهمی نظیر تک قطبی شدن جهان، شیوع جنبش‌های قومی و مذهبی، رشد آگاهی و خواسته‌های مردمی و جهانی شدن، اوضاع امنیتی چین را تحت تأثیر قرار داده و منجر به فزاینده‌ی سیاست خارجی چین شد. تدریجاً، رهبران پکن به موازات بهبود شاخص‌های قدرت ملی و تثبیت جایگاه چین به مثابه قدرت جهانی، تلاش کردند تصویری معتدل، مصالحه‌جو، مسئولیت‌پذیر و در عین حال مقاوم از کشورشان به نمایش گذارند.

۱. دیپلماسی توسعه‌محور با تکیه بر سیاست درهای باز

دیپلماسی توسعه‌محور ریشه در استراتژی رهبر اصلاح‌طلب چین یعنی دنگ شیائوپینگ دارد. وی که از سال ۱۹۷۸ برنامه اصلاحات اقتصادی با تکیه بر سیاست درهای باز و همکاری فعال با جهان خارج را در دستور کار قرار داده بود، خواهان محیط بین‌المللی متناسب با برنامه‌های اصلاحی کشورش بود. دنگ در سال ۱۹۸۲ به این نتیجه رسید که جهان کنونی به سمت صلح و توسعه تمایل دارد و چین نیز به منظور تأمین نیازهای کثیر توسعه داخلی محتاج محیط بین‌المللی باثبات است (Gill, 2007: 3). اصلاحات دنگ در حالی به مورد اجرا گذارده شد که اقتصاد ناشی از نظام برنامه‌ریزی چین در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ به وضعیت اسف‌باری رسیده بود و در صورتی که چاره‌ای اندیشیده نمی‌شد، نه تنها معیشت عمومی بلکه امنیت ملی کشور در وضعیت خطرناکی قرار می‌گرفت. از این رو، توسعه اقتصادی (از طریق سیاست درهای باز) به مثابه بنیاد امنیت ملی مورد توجه قرار گرفت. سران چین به این نتیجه رسیدند که توسعه اقتصادی جز از طریق ادغام در شبکه اقتصاد جهانی امکان‌پذیر نیست و سلامت شبکه اقتصاد جهانی نیز مستلزم وجود صلح و ثبات در جهان است.

اصلاحات اقتصادی و سیاست درهای باز آثار چشم‌گیری در عرصه سیاست خارجی چین به جا گذاشت. با توجه به وابستگی توسعه داخلی به ثبات و آرامش بین‌المللی، رفته رفته منش و ادبیات دیپلماسی پکن خصوصاً در قبال قدرت‌های رقیب صلح‌طلبانه‌تر شد. البته در گذشته نیز چینی‌ها بر اتکای سیاست خارجی خویش بر اصول هم‌زیستی صلح‌آمیز از جمله اصول

اعلام شده در کنفرانس ۱۹۵۵ باندونگ تأکید داشتند. با این حال، آنها مقاومت و مبارزه در برابر قدرت‌های امپریالیست را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند. در عین حال، در دوره پس از اصلاحات، رهبران چین که تا حدی از فضای ایدئولوژیک دهه‌های آغازین جنگ سرد فاصله گرفته و بر ضرورت‌های استراتژیک توسعه و امنیت کشورشان تمرکز کردند، موضوع صلح و ثبات در جهان حتی در برابر قدرت‌های امپریالیست اهمیت جدی‌تری یافت.

به عنوان نمونه، در سال ۱۹۹۵ اداره اطلاعات شورای دولتی چین گزارشی سیاستی در مورد کنترل تسلیحات و خلع سلاح منتشر کرد که در آن آمده بود: «با توجه به وضعیت جاری امنیت در منطقه آسیا-پاسیفیک لازم است سیستم امنیتی نوینی متضمن روابط دوستانه و احترام متقابل میان ملت‌ها برقرار گردد که علاوه بر اصول هم‌زیستی صلح‌آمیز به اصول دیگری شامل توسعه اقتصادی مشترک، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها و مشورت‌ها و دیالوگ‌های دوجانبه و چندجانبه متکی گردد.» بر اساس این گزارش، کلیه ملت‌ها بایستی برای برقراری نظم سیاسی و اقتصادی بین‌المللی صلح‌آمیز، باثبات، منصفانه و معقول تلاش کنند. همچنین، در ژوئیه ۱۹۹۸، اداره مذکور طی گزارشی در مورد دفاع ملی اعلام کرد با توجه به تغییرات عمیقی که جهان را در بر گرفته، لازم است طرز فکر جنگ سردی کنار گذاشته شده و به جای آن مفهوم نوینی از امنیت با نظم سیاسی، اقتصادی و بین‌المللی نوینی توسعه یابد که پاسخ‌گوی نیازهای زمان کنونی است. هسته مفهوم جدید امنیت عبارتست از اعتماد متقابل، نفع متقابل، برابری و هم‌کاری. در حالی که ضامن حفاظتی سیاسی نظم نوین عبارتست از منشور ملل متحد، اصول هم‌زیستی صلح‌آمیز و دیگر اصولی که به صورت جهان‌شمول پذیرفته شده‌اند، ضامن حفاظتی اقتصادی آن شامل همکاری منفعت‌آمیز متقابل و شکوفایی و رفاه همگانی است (Gill, 2007: 5).

در عمل نیز نشانه‌های نوینی از تحول در سیاست خارجی چین پدیدار شد. بهبودی در مناسبات چین و آمریکا که نشانه‌هایش از اواخر دهه ۱۹۶۰ نمایان شده بود، در دوره اصلاحات با اقداماتی چون ایجاد سفارت در دو کشور و سفر دنگ به آمریکا شتاب گرفت. در دهه ۱۹۸۰ چین تصمیم می‌گیرد در کنار بهبود روابط با غرب، باب مذاکره با اتحاد شوروی را نیز باز کند. همچنین، چینی‌ها با ژاپن پیمان صلح و دوستی امضا کرده و مناسبات خویش با بسیاری از

کشورهای جهان سوم به ویژه همسایگان را بازسازی یا گسترش می‌دهند. اگرچه حوادثی نظیر سرکوب اعتراضات تیان‌آن‌من تا حدی به جایگاه بین‌المللی چین آسیب زد، اما مقامات پکن مجدداً برای بازسازی موقعیت خویش تلاش کردند. پس از پایان جنگ سرد، چینی‌ها تلاش کردند سیاست مصالحه با جهان خارج را با شتاب بیشتری دنبال کنند. رویکرد جدید به جهان خارج علاوه بر دستاوردهای اقتصادی چشم‌گیر، در حل و فصل برخی مسایل سرزمینی چین از جمله توافق با بریتانیا و پرتغال برای الحاق هنگ‌کنگ و ماکائو به سرزمین اصلی چین (البته ضمن پذیرش حدی از حق خودمختاری) در دهه ۱۹۹۰ نقش مهمی داشت (بهنام، ۱۳۷۸: ۱۷۶).

توسعه هم‌کاری چین با جهان خارج در آغاز سده بیست‌ویکم پیشرفت‌های چشم‌گیری داشته است. این کشور ضمن اینکه مشکلات خویش با همسایگان را کاهش داده و با بسیاری از آنها موافقت‌نامه‌های هم‌کاری اقتصادی و امنیتی (از جمله سازمان هم‌کاری شانگهای) امضا کرده، هم‌کاری با بسیاری از کشورهای در حال توسعه در خاورمیانه، آفریقا و آمریکای لاتین را گسترش داده است. در عین حال، هم‌کاری چین با جهان غرب نیز استمرار داشته است. هم‌کاری‌های گسترده و متنوع این کشور با ایالات متحده و اروپا نشانه پیشرفت‌های بزرگ در سیاست خارجی نوین چین است. امروزه پیوندها و وابستگی متقابل بین چین و آمریکا به قدری توسعه یافته که پیش‌گیری از رویارویی و منازعه بین دو طرف را به خاطر هزینه‌های بالایش ضروری ساخته است.

در نگاه مائوئیستی به سیاست خارجی، چین بدون توجه جدی به پیوند و وابستگی رفاه و امنیت داخلی به نحوه مناسبات با جهان خارج، اساساً پیگیر همان ایدآل‌های جهانی‌گرایانه از جمله هواداری از ممالک جهان سوم و ایستادگی در برابر قدرت‌های امپریالیست بود، اما در سیاست خارجی اصلاحی، چین همانطور که با تهدیدزدایی از قدرت‌های بزرگ رقیب به استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی آنها می‌اندیشد، به جهان سوم نیز بیشتر به صورت فرصت‌قابل بهره‌برداری می‌نگرد. بنابراین، تنظیم مناسبات با کلیه ممالک بر اساس استلزامات منافع و قدرت ملی صورت می‌گیرد. از این منظر، آمریکا دیگر دشمنی نیست که چین آرزوی تضعیف آن را کند، بلکه شریک استراتژیکی است که در ثبات و آرامش اقتصادی و سیاسی چین نقش اساسی دارد. مبادلات تجاری و مالی چین و آمریکا به حدی گسترش یافته که هر گونه بحران

در اقتصاد آمریکا می‌تواند به مثابه زنگ خطری برای چین تلقی شود. دولت چین در حالی از سیاست خارجی توسعه‌طلبانه و مداخله‌گرانه آمریکا در جهان و از جمله در قبال مسایل چین انتقاد می‌کند که نمی‌تواند مطلوبیت آمریکای با اقتصاد قدرتمند را کتمان کند (شاهنده و طاهایی، ۱۳۸۳: ۲۶۷ و ۲۷۷).

۲. خویشن‌داری و مصالحه‌گرایی در برابر همسایگان

مشکلات چین با ممالک همسایه دو ریشه اصلی دارد: اختلافات سرزمینی حل‌نشده و رهبری ترتیبات منطقه‌ای. شدت و ضعف اختلاف‌ها در مناطق پیرامونی چین متفاوت بوده است. این کشاکش‌ها خصوصاً در شرق و جنوب شرق آسیا به دلایلی چون اهمیت استراتژیک آب‌ها، جزایر و سواحل و ذخایر فراوان نفت و گاز در منطقه پررنگ‌تر بوده، به نحوی که آمریکا نیز به عنوان طرف مدعی در آنها ورود پیدا کرده است. چین، ژاپن، کره جنوبی، تایوان، فیلیپین، مالزی، ویتنام و برونئی، از جمله طرف‌های دعوا بوده‌اند. در این میان، چین به دلیل سواحل طولانی و داعیه‌های هژمونی‌جویانه، درگیری بیشتری داشته و با طرف‌های مختلفی کشاکش داشته است. با وجود تلاش پکن برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها، هنوز مشکلات ارضی مختلفی باقی‌مانده که شدت این مشکلات در سواحل جنوب و شرق (دریای چین جنوبی و دریای چین شرقی) بیشتر است. حاکمیت بر سلسله جزایر اسپراتلی و پاراسل در دریای چین جنوبی یکی موارد مهم اختلاف‌زا در روابط چین و همسایگان بوده است (رک: Dolven, Kan, and Manyin, January 30, 2013).

یکی از مشکلات پیش روی چین در آسیا، چه در دوره جنگ سرد و چه پس از آن، نفوذ سیاسی و امنیتی آمریکا است. برداشت آمریکا این بوده که چین در رسیدگی به مسایل ارضی از موضع قدرت وارد شده و درصدد است ضمن اعمال حاکمیت بر مناطق مورد ادعا، تمایلات هژمونی‌جویانه خویش را ارضا کند. بنابراین، سعی می‌کند به نفع دوستان خویش دخالت کرده و مانع پیش‌روی چین شود. این در حالیست که از منظر چین، دخالت‌های توسعه‌طلبانه آمریکا مانع تثبیت نظم و آرامش منطقه بوده است. در دوره جنگ سرد، چین به دلایلی از جمله غلبه بر نفوذ آمریکا در منطقه تلاش کرد اختلافات ارضی با همسایگان را به آرام‌ترین و

کم‌هزینه‌ترین شکل ممکن حل و فصل کند که در این راه پیشرفت‌هایی نیز داشت. پس از آغاز عصر اصلاحات، انگیزه چین برای کاهش مشکلات سرزمینی افزایش یافت، چرا که بقای اختلاف‌ها مانعی در برابر استراتژی توسعه چین بودند.

همسایگان چین نگران بوده‌اند که خیزش و رشد چین زمینه را برای رفتارهای سلطه‌گرانه آن در منطقه از جمله در حل و فصل اختلافات سرزمینی تسهیل کند. تصور چین به مثابه تهدید بالقوه یا بالفعل در گرایش دولت‌های آسیا-پاسفیک به همکاری با ایالات متحده نقش مهمی داشته است. در مقابل، نگرانی اساسی سران چین این بوده که همکاری دولت‌های منطقه با آمریکا به شکل‌گیری ائتلاف ضد چینی قدرتمند علیه کشورشان شود. در دوره جنگ سرد، دولت‌های آسیای جنوب شرقی شامل فیلیپین، مالزی، اندونزی، سنگاپور و تایلند با هدف مهار نفوذ چین کمونیست، اتحادیه ملل آسیای جنوب شرقی (آسه آن) را تحت حمایت آمریکا و غرب تشکیل داده بودند. در آغاز دهه ۱۹۹۰ دولت چین که موقعیت بین‌المللی‌اش به دنبال حوادث تیان‌آن‌من مخدوش شده بود، از این احتمال که آسه آن زمینه نفوذ آمریکا و تشکیل ائتلاف ضد چینی در آسیا را تسهیل کند، نگرانی داشت. این نگرانی خصوصاً با افزایش شمار اعضای سازمان آسه آن در اواسط دهه ۱۹۹۰ جدی‌تر شد. برای حل این مشکل، گزینه تعامل مسالمت‌جویانه و همکاری طرفداران بیشتری پیدا کرد. از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ مقامات پکن با مشاهده رشد بدگمانی‌ها در مناطق پیرامونی تصمیم گرفتند دیپلماسی نوینی با هدف نمایش چهره رئوف و قابل اعتماد از چین اتخاذ کنند. در این راستا، همکاری فعال چین با همسایگان به ویژه آسه آن جریان یافت (Kuik, April 2005).

در جریان بحران مالی آسیای جنوب شرقی، چین در برابر آزمونی بزرگ قرار گرفت که توانست آن را با موفقیت سپری کند. در حالی که ارزش پول همسایگان بحران‌زده سقوط کرد، پکن تصمیم گرفت از کاهش ارزش یوان خودداری کند. برخی اقتصاددانان خارجی پیش‌بینی می‌کردند که دولت چین به منظور جلوگیری از تنزل صادرات و آسیب‌دیدگی رشد اقتصاد ملی بالاخره اقدام به کاهش ارزش یوان خواهد کرد، خصوصاً که در آن برهه دور جدیدی از اصلاحات اقتصادی را آغاز کرده بود، اما بهبود اعتبار منطقه‌ای و بین‌المللی برای چین به قدری اهمیت داشت که حتی کندی رشد سال ۱۹۹۸ مانع از استمرار التزام به تصمیم سابق نشد.

تصمیم پکن حاوی این پیام بود که در حالی که دیگران (خصوصاً ژاپن) نمی‌توانند به سهم خود بار مسؤلیت بازسازی و نجات اقتصاد منطقه را به دوش کشند، چین در قبال شرایط حساس ممالک پیرامونی‌اش احساس مسؤلیت کرده و به همین خاطر از خودبینی تنگ‌نظرانه پرهیز می‌کند (Goldstein, December 2001: 845).

چین علاوه بر هم‌کاری و ورود در نهادهای چندجانبه منطقه از جمله آسه آن و آپک، خود در تنظیم برخی نهادهای چندجانبه در مناطق پیرامونی نقش فعالی داشته است. نمود برجسته این سیاست در سازمان هم‌کاری شانگهای قابل مشاهده است. این سازمان متشکل از شش دولت چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان است که به طور رسمی در ژوئن ۲۰۰۱ تأسیس شد. سازمان هم‌کاری شانگهای در حقیقت ترکیب جدید سلفش یعنی گروه «شانگهای پنج» است که در سال ۱۹۹۶ به عنوان تریبونی برای برگزاری جلسات منظم (عمدتاً در مورد مسایل مرزی و سرزمینی میان اعضا) تأسیس شده بود. با عضویت ازبکستان در سال ۲۰۰۱، گروه شانگهای پنج به سازمان هم‌کاری شانگهای تغییر نام یافت و در سال ۲۰۰۲ به عنوان سازمان بین‌المللی معرفی شد.

سازمان این امکان را در اختیار پکن قرار داده تا در قالب سیستم هماهنگ، اختلاف‌های مرزی با همسایگان محدوده شمال و غرب را مدیریت کند، کنترل مؤثرتری بر فعالیتهای نیروهایی و اگرچه و رادیکال در مناطق غربی شامل سین کیانگ و تبت داشته باشد و از سرایت مشکلات برخی همسایگان از جمله جمهوری‌های تازه استقلال یافته در آسیای مرکزی (مثل جنبش‌های قومی و مذهبی، جرایم سازمان یافته و مهاجرت غیرقانونی) به چین جلوگیری به عمل آورد. نکته مهم دیگر اینکه چین می‌تواند از طریق سازمان به نحو مؤثرتری با همسایه قدرتمند خویش تعامل داشته باشد. در دوره جنگ سرد، مرزهای طولانی چین و اتحاد شوروی (حدود ۷۰۰۰ کیلومتر) منشاء اختلاف و منازعه دو همسایه بود. پس از فروپاشی شوروی، چین به منظور اعتمادسازی و رفع نگرانی از بابت اختلافات امنیتی با روسیه - که البته بخشی از اختلافات به خاطر کاهش مرزها منتفی شده بود - به انعقاد توافقات دوجانبه با این کشور مبادرت کرد که این فرایند به تشکیل گروه شانگهای پنج و سازمان هم‌کاری شانگهای منتهی گردید (واعظی، زمستان ۱۳۸۹: ۱۷۸-۱۷۶).

۳. معرفی چین به عنوان قدرتی بزرگ و مسؤولیت‌پذیر

در دوره جنگ سرد، هدف استراتژیک چین این بود که با ایجاد جهش بزرگ در قدرت ملی و موقعیت بین‌المللی خویش کانون قدرت دیگری در کنار آمریکا و شوروی ایجاد کند. در دهه ۱۹۵۰، دولت نوانقلابی مائو ابتدا در نظر داشت از طریق برقراری هم‌کاری نزدیک با شوروی ضمن استفاده از کمک‌های این کشور، فشارهای غرب را تا حدی خنثی کند. در این دهه، چین برای مدتی در سیاست خارجی دنباله‌روی شوروی بود. سیاست خارجی چین ابتدا بر این فرض استوار بود که همبستگی نزدیک با شوروی و دیگر کشورهای اردوگاه سوسیالیستی در برابر اردوگاه امپریالیسم سرمایه‌داری، امری ضروری است. در این راستا، چینی‌ها در جنگ کره با حمایت جدی از کره شمالی مانع پیشروی نیروهای آمریکا و سازمان ملل متحد شدند (طارم‌سری و دیگران، ۱۳۷۰: ۵۴-۵۲). چین در عین حال از میانه‌های دهه ۱۹۵۰ برای توسعه نفوذ و ایفای نقش رهبری در جهان سوم فعالانه تلاش می‌کرد که از نشانه‌های مهم آن شرکت در کنفرانس ۱۹۵۵ باندونگ بود.

با آشکارشدن و افزایش نشانه‌های اختلاف بین مسکو و پکن، چینی‌ها تصمیم گرفتند راه خویش را مستقل و فعال طی کنند. افکار ضد استالینی و اصلاح‌طلبانه نیکیتا خروشچف در جدایی پکن از مسکو و جبهه‌گیری در برابر آن نقش مهمی داشت. از این به بعد، شوروی نیز به اعمال فشار بر چین روی آورد. برای مثال، در حالی که روس‌ها طی توافق سری در سال ۱۹۵۷ متعهد شده بودند برای تجهیز چین به سلاح اتمی کمک‌های فنی لازم را اعطا نمایند، بعداً از آن عقب‌نشینی کردند. تشدید اختلاف‌های دو کشور، چین را در گرایش به جهان سوم نیز مصمم‌تر کرد. چینی‌ها در دهه ۱۹۶۰ ضمن استمرار نفوذ در جهان سوم - که با حمایت از حرکت‌های انقلابی کمونیستی همراه بود - توانستند گام‌های بزرگ دیگری در بهبود جایگاه بین‌المللی خویش بردارند. در حالی که آمریکا و شوروی پس از بحران کوبا وارد فرایند تنش‌زدایی شده بودند، چین با موفقیت در انجام آزمایش اتمی و انفجار بمب هیدروژنی اراده محکم خویش برای قرارگرفتن در ردیف قدرت‌های برتر جهانی را به نمایش گذاشت. در ابتدای دهه ۱۹۷۰، به دنبال آغاز تنش‌زدایی با آمریکا و متحدانش و همچنین، ورود رسمی به سازمان ملل، جایگاه قدرت بزرگی چین رسمیت یافت (نقیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۲۷۲-۲۷۱).

در سال ۱۹۷۴، در حالی که آمریکا و شوروی روند تنش‌زدایی را پیگیری می‌کردند، مائو تئوری سه جهان را به عنوان مبنای نظری سیاست خارجی چین معرفی کرد. طبق این تئوری، جهان اول متشکل از ایالات متحده و شوروی است؛ جهان دوم شامل کشورهای چین و قدرت‌های اروپایی، ژاپن، کانادا است و بقیه کشورها از جمله چین به جهان سوم تعلق دارند. در کنار سه جهان، ایده‌های دیگری نظیر آنتی‌هژمونیکسم (ضدیت با سلطه قدرت‌ها بر ممالک جهان سوم) نیز با هدف تثبیت جایگاه چین به عنوان رهبر جهان سوم مطرح شده‌اند. تئوری سه جهان حاوی چند پیام است، از جمله اینکه اولاً، چین خود را متعلق به جهان سوم می‌داند و به خاطر عادی‌سازی روابط با آمریکا به آنها را پشت نمی‌کند و ثانیاً، شوروی صلاحیت رهبری ملل جهان سوم را ندارد (Gillespie, 2004: 123-125).

پس از به قدرت رسیدن دنگ و آغاز عصر اصلاحات، ایده تبدیل چین به قدرت بزرگ با سیاست خارجی مستقل اوج گرفت. پکن در این زمان علاوه بر تنش‌زدایی با غرب و حتی تلاش برای عادی‌سازی روابط خصمانه با شوروی سیاست مقاومت در برابر دخالت‌های دو ابرقدرت را دنبال کرد. حمله شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ و احیای جو تخاصم بین آمریکا و شوروی فرصت نوینی برای چینی‌ها فراهم شد. اگرچه اصلاحات باعث تقویت نگاه فرصت‌طلبانه چین به ممالک جهان سوم شد، اما پکن همچنان خود را هوادار آنها معرفی می‌کرد. سیاست هسته‌ای چین نمودی از این هواداری است. این کشور ضمن تأکید بر تهدید جهان توسط تسلیحات ابرقدرت‌ها معتقد بود خلع سلاح - اعم از هسته‌ای یا متعارف - بایستی ابتدا از آمریکا و شوروی آغاز گردد. پکن همچنین به ایده تضمین امنیت دولت‌های غیرهسته‌ای توسط قدرت‌های هسته‌ای بدبین و معترض بود. چینی‌ها مدعی بودند برنامه‌های هسته‌ای‌شان با مقاصد دفاعی طراحی و اجرا شده‌اند و این روند زمانی قابل توقف خواهد بود که خلع سلاح کامل توسط قدرت‌های دیگر پذیرفته شود (شاهنده و طاهایی، ۱۳۸۳: ۲۵۴-۲۴۹).

در سال‌های پایانی دوره جنگ سرد، کشتار تیان‌آن‌من به اعتبار و مسؤولیت‌پذیری چین آسیب جدی وارد کرد و برای مدتی جایگاه بین‌المللی این کشور را متزلزل کرد. سیاست مشت

آهنین حزب کمونیست در برابر معترضان از یک سو و پایان جنگ سرد با پیروزی ایالات متحده (و گرایش نوین ممالک جهان سوم به غرب) و از سوی دیگر، سیاست رهبری جهان سوم توسط پکن را تحت تأثیر قرار داد، اما سران چین با آگاهی از واقعیت‌های جاری جهان مجدداً در دهه ۱۹۹۰ خیز جدیدی برای ترمیم قدرت ملی و موقعیت بین‌المللی متناسب با شرایط جدید برداشتند. از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، سیاست خارجی چین بر مبنای استراتژی بزرگ این کشور در جهت تبدیل شدن به قدرت آسیب‌ناپذیر بازسازی شد.

تغییر مهمی که از این دوره بارز شد این بود که چین سعی کرد خود را قدرت رو به پیشرفت اما مسؤول و متعهد به هنجارهای بین‌المللی نشان دهد. علاوه بر نقش فعال در حفاظت از صلح و ثبات در مناطق پیرامونی با اقداماتی نظیر ایفای وساطت برای کاهش تنش‌های شبه‌جزیره کره، همکاری در تشکیل گروه شانگهای پنج و سپس سازمان همکاری شانگهای، کمک به مهار بحران مالی آسیای جنوب شرقی و توسعه همکاری با آسه آن، چین در سطح سیسم بین‌الملل نیز با رژیم‌های بین‌المللی تحت رهبری آمریکا هماهنگ‌تر شد. حمایت از رژیم منع گسترش هسته‌ای (NPT) با تصمیم به امضای پیمان منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای (CTBT) و محکوم‌سازی انجام آزمایش‌های هسته‌ای در دیگر کشورها از جمله پاکستان مصداقی از مسؤولیت‌پذیری نوین پکن است (Goldstein, 2001: 842-847).

دیپلماسی مبتنی بر استراتژی بزرگ چین بعدها با سازوکارهای جدیدتری نظیر همکاری در جنگ با تروریسم و همکاری در مهار بحران مالی جهانی دنبال شد. شاخص‌های قدرت ملی چین نیز در دوره اخیر رشد چشم‌گیری داشته است. در جریان بحران مالی جهان که از سال ۲۰۰۸ نمایان شد، اقتصاد چین بسیار مقاوم‌تر ظاهر شد. طی دو دهه اخیر، چین خیره‌کننده‌ترین رشد را در میان قدرت‌های بزرگ تجربه کرده است. رشد اقتصادی چین موجب تقویت نفوذ سیاسی آن در جهان شده است. با این حال، چینی‌ها خیزش آرام و بی‌سروصدایی را برنامه‌ریزی کرده و قصد ندارند خود را تهدید خطرناکی برای رقبا خصوصاً آمریکا نشان دهند. سران پکن معمولاً این پیام را القا می‌کنند که چین دولتی حامی صلح و ثبات در سرتاسر جهان بوده و متعهد به اصول، قواعد و هنجارهای به رسمیت شناخته‌شده بین‌المللی در حوزه‌های مختلف از جمله امنیت بین‌الملل و تجارت آزاد است.

۴. چندجانبه‌گرایی بدون رویارویی با هژمون‌نیم آمریکا

سیاست چندجانبه‌گرایی چین اساساً در دوره پس از جنگ سرد پررنگ شده و مخاطب اصلی آن آمریکاست. در دهه ۱۹۹۰، یک سلسله از اتفاقات باعث شد چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی چین نقش محوری بیابد. فروپاشی شوروی، گرایش جمهوری‌های تازه‌تأسیس پسا کمونیست به سمت غرب، شکل‌گیری ائتلاف بین‌المللی جدید به رهبری آمریکا، طرح شعار نظم نوین جهانی و توسعه دخالت‌های آمریکا در امور داخلی کشورهای جهان سوم، همگی الفاکنده یک پیام بودند و آن عبارت بود از تک‌قطبی شدن جهان به رهبری آمریکا و با اتکا به ارزش‌های آمریکایی. حزب کمونیست احساس کرد با ادامه چنین وضعیتی چین و مناطق تحت نفوذ آن مصون از دخالت‌ها و فشارهای آمریکا نخواهد بود، مگر اینکه با خط مشی هژمونی‌جویانه آن هماهنگ شوند. چینی‌ها برای پیش‌گیری از تبدیل این فرایند به چالشی جدی، راهی مناسب‌تر از سیاست هم‌زیستی صلح‌آمیز با تکیه بر چندجانبه‌گرایی نیافتند.

در سال‌های پایانی دهه ۱۹۹۰ و آغاز سده بیست‌ویکم، چین شاهد رشد تمایلات یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا شد. در نتیجه این روند، حاکمیت ملی برخی کشورهای جهان سوم تحت عناوینی چون نقض حقوق بشر، حمایت از تروریسم و ساخت سلاح‌های کشتار جمعی نقض گردید. چین معمولاً مخالفت خود را با این گونه تحرکات یک‌جانبه ابراز کرده است. با وجود اینکه مداخله نظامی آمریکا در برخی موارد شامل کوزوو (۱۹۹۸) و عراق (۲۰۰۳)، بدون تجویز شورای امنیت انجام شد، اما استراتژیست‌های چینی بر این باور بوده‌اند که بایستی همچنان از محوریت سازمان ملل حمایت کرد، چرا که با ادامه یک‌جانبه‌گرایی و مداخلات نامشروع آمریکا، بدبینی افکار عمومی جهان نسبت به این کشور افزایش یافته و از شمار هوادارانش خواهد کاست. در عین حال، اعتبار و نفوذ بین‌المللی چین به علت تقید به تعهدات و حمایت از نهادهای بین‌المللی تقویت خواهد شد (Wuthnow *et al*, September 2012: 279).

برای چینی‌ها این امر محرز بوده که مهار یکجانبه‌گرایی آمریکا صرفاً با شعار ناکافی است و سیاست تحکیم مبانی قدرت ملی همواره بایستی مورد توجه باشد. به علاوه، با توجه به شرایط نوین جهان و نقش کلیدی توان‌مندی اقتصادی در قوام قدرت ملی بایستی روند مدرنیزاسیون و رشد چین با شتاب بیشتری رشد کند. آنها طرح‌های بزرگی برای صنعتی‌سازی و توسعه اقتصادی کشورشان ترسیم کردند و پی‌گیری آنها را در گرو مناسبات صلح‌آمیز یا حداقل بدون تنش با آمریکا تعریف کردند، چرا که برای اجرای پروژه‌های استراتژیکی چون ورود به سازمان جهانی تجارت، همکاری آمریکا ضروری بود. مذاکرات دو کشور در دهه ۱۹۹۰ نهایتاً به توافق واشنگتن با عضویت چین در سازمان جهانی تجارت در سال ۲۰۰۱ منتهی شد که نقطه عطف مهمی در روابط دو کشور به شمار می‌آید (قنبرلو، تابستان ۱۳۸۹: ۱۲۰-۱۱۹). پس از الحاق چین به سازمان، مبادلات اقتصادی چین با جهان خارج از جمله آمریکا فزونی گرفت و به موازات آن در استراتژی توسعه این کشور پیشرفت چشم‌گیری حاصل شد.

هم‌گرایی با روسیه و تشکیل ائتلاف سازمان هم‌کاری شانگهای - که از سوی برخی ناظران به عنوان ناتوی شرق تلقی شده - از دیگر مجاری اجرای سیاست مهار یکجانبه‌گرایی آمریکا بوده است. سازمان شانگهای، در واقع یکی از کانون‌های اصلی مخالفت با جهان تک‌قطبی است. چین اگرچه در برخی قضایا از جمله نفوذ در آسیای مرکزی با روسیه اختلاف دارد، اما با توجه به اتفاق نظر دو کشور در اینکه یکجانبه‌گرایی آمریکا تهدیدی جدی علیه امنیت ملی‌شان است، برای مقابله در برابر آن با یکدیگر متشکل شده و به صورت سدی (ولو نه چندان مطمئن) در برابر مداخلات ائتلاف تحت رهبری آمریکا در امور کشورهای مخالف هژمونی آمریکا عمل می‌کنند. این موضوع از عوامل مهم نزدیکی مواضع دو قدرت در قضایای دخالت نظامی ۲۰۰۳ آمریکا در عراق و بحران هسته‌ای کره شمالی، بحران هسته‌ای ایران و گسترش ناتو به شرق بوده است. به علاوه، چین برای مدرنیزاسیون نظامی خویش - با توجه به اینکه عملاً تحت تحریم تسلیحاتی غرب قرار دارد - تا حدی از همکاری روسیه استفاده کرده است (واعظی، زمستان ۱۳۸۹: ۱۷۷-۱۷۳). البته،

چین و روسیه هر دو حساسیت‌های آمریکا را در نظر دارند. آنها از معرفی شانگهای به مثابه تشکلی تهدیدکننده منافع آمریکا خودداری کرده و در واکنش به نگرانی‌های این کشور، با پذیرش عضویت کشورهای مابین ایران در سازمان مخالفت می‌کنند.

هواداری از ممالک فرودست یا جهان سوم، از دیگر مظاهر چندجانبه‌گرایی چین است که از دوره‌های گذشته به جا مانده است. امروزه نگاه چین به جهان سوم از چارچوب ایدئولوژیک دوره جنگ سرد فراتر رفته و جهت‌گیری فرصت‌طلبانه پیدا کرده است. در حالی که در دوره جنگ سرد سیاست جهان سوم چین حول محور جنبش عدم تعهد تمرکز داشت، طی دوره اخیر، دولت‌ها و تشکل‌های بین‌المللی مختلفی در جهان سوم شاهد تمایل چین به همکاری بوده‌اند. از منظر سیاست‌سازان پکن، جهان در حال توسعه جایی است که منبع غنی مواد خام برای حرکت موتور اقتصاد چین است؛ بازارهای مستعدی برای جذب صادرات محصولات چینی دارد؛ فضای گسترده‌ای برای مانور سیاسی چین به مثابه قدرت بانفوذ در جهان دارد؛ و در نهایت، جهان در حال توسعه پتانسیل‌های قابل توجهی برای کمک به چین در جهت هدایت جهان به چندقطبی‌شدن و دموکراتیزاسیون روابط بین‌الملل دارد (Heginbotham, 2007: 193-198).

اگرچه تک‌قطبی‌گرایی و هژمونیک آمریکا در قوام‌یابی چندجانبه‌گرایی چین نقش مهمی داشته، اما این کشور به جای تقابل با آمریکا معمولاً به جلب هم‌کاری دولت‌های دیگر و تقویت نهادهای بین‌المللی گرایش داشته است. به عبارت دیگر، چین به اصلاح مسالمت‌آمیز و تدریجی وضع موجود نظام بین‌الملل تمایل نشان داده است. چینی‌ها واقفند که تهدید مستقیم هژمونیک آمریکا می‌تواند عوارض سنگینی علیه منافع و امنیت ملی کشورشان به دنبال داشته باشد. آنها حتی در موضوع حضور نظامی و دخالت‌های آمریکا در آسیا نیز از رویارویی با آمریکا پرهیز داشته‌اند. به باور گروهی از محققان امنیت چین، حضور و هژمونیک آمریکا در آسیا با وجود برخی عوارض، آثار مثبت بزرگی دارد که مهمترین آنها کمک به ثبات منطقه است. فراتر از آن، هژمونیک آمریکا در گستره جهانی نیز به ثبات جهان کمک می‌کند. بنابراین، چین باید به موازات توسعه همکاری با دولت‌های پیرامونی، همکاری با آمریکا و غرب را نیز

افزایش دهد. جهان تک‌قطبی می‌تواند مزایای بیشتری نسبت به جهان چندقطبی داشته باشد (Gill, 2007: 8-9). دولت چین نه تابع چنین رویکردی است و نه به حرکت انقلابی در عرصه بین‌الملل اعتقاد دارد، بلکه راه میانه را در پیش گرفته است.

جدیدترین نمود از چندجانبه‌گرایی چین در جریان بحران سوریه نمود یافته است. چین و روسیه مانع اصلی اقدام شورای امنیت طبق فصل هفتم منشور ملل متحد علیه دولت بشار اسد بوده‌اند. مقامات چین دفاع از دولت سوریه را چنین توجیه می‌کنند که فشار و اقدام نظامی شورای امنیت کارساز نیست، بلکه برای حل مساله سوریه جامعه جهانی بایستی ابتدا خشونت‌ها را متوقف کرده و به موازات آن رایزنی‌ها برای یافتن یک راه حل سیاسی و نحوه عملیاتی کردن آن را شروع کرد. چین اگرچه خود را متحد دولت اسد معرفی نمی‌کند، اما منافع خود و همچنین اهداف منشور ملل متحد را در ثبات منطقه تعریف کرده و به همین دلیل، دخالت نظامی آن هم تحت رهبری غرب را غیر قابل قبول تلقی می‌کند.

چین خصوصاً به یکجانبه‌گرایی آمریکا حساس بوده و در نظر دارد از هر گونه دخالت نظامی به رهبری آمریکا جلوگیری کند. نارضایتی پکن از دخالت نظامی غرب در لیبی در سال ۲۰۱۱ پیرو تصمیم شورای امنیت، باعث شده این دولت در مورد سوریه بسیار محتاطانه‌تر عمل کند. در مارس ۲۰۱۱ با رأی ممتنع چین (به همراه روسیه) به قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت در خصوص ایجاد یک منطقه پرواز ممنوع در لیبی روزنه قانونی برای دخالت نظامی غرب در این کشور فراهم شد؛ سناریویی که چین و روسیه از آن نگرانی داشتند. از این رو، در شرایط کنونی چین مصمم است که به دخالت مشابه دیگری تحت رهبری غرب مشروعیت قانونی ندهد. حساسیت چین به دخالت نظامی غرب در سوریه به شدت روسیه نیست، چرا که منافع آن در سوریه در مقایسه با روسیه محدودتر است. در صورت دخالت نظامی آمریکا و تغییر رژیم سوریه نیز به نظر نمی‌رسد چین اقدام عملی قابل توجهی جهت منع دخالت نظامی انجام دهد. اما برای چین مهم است که از یکجانبه‌گرایی آمریکا مشروعیت‌زدایی کند.

نتیجه‌گیری

این مقاله در پاسخ به چرایی تحول‌پذیری سیاست خارجی چین از ایدآلیسم به عمل‌گرایی، به تبیین سیاست خارجی چین بر اساس متغیرهای امنیت ملی پرداخته است. روابط خارجی چینی‌ها در دوره مائو در حد قابل توجهی تحت تأثیر ملاحظات ایدئولوژیک ضد سرمایه‌داری قرار داشت. این ملاحظات در برخی شرایط دولت چین را تا جایی پیش برد که اتحاد شوروی را متهم به سوسیال‌امپریالیزم نموده و کمونیسم چینی را به مثابه الگوی ایده‌آل کمونیسم معرفی کرد، اما در همان دوره مائو، عمل‌گرایی چینی کم‌کم رشد کرد و پس از به قدرت رسیدن دنگ جا افتاد. پس از آغاز اصلاحات دنگ بود که سیاست خارجی چین به دنبال ناکامی‌های گذشته، پذیرای برخی تحولات اساسی و ماندگار شد. استمرار تهدیدات امنیتی به رغم تحولاتی چون هسته‌ای شدن چین، در تغییر رویکرد چینی‌ها به جهان خارج نقش مهمی داشت. آنها در دوره پس از جنگ سرد به همکاری و مشارکت اقتصادی فعال با آمریکا و غرب روی آوردند. آنها ضمن مخالفت با هژمونیسم و یکجانبه‌گرایی آمریکا معمولاً از ایجاد چالش‌های جدی در برابر آمریکا خودداری کرده‌اند. دولت چین در تعامل با آمریکا تلاش داشته خود را به مثابه قدرتی بزرگ و در عین حال مسؤول و هماهنگ با رژیم‌های بین‌المللی نشان دهد.

سه مجموعه از مسایل بنیادی که از زمان انقلاب کمونیستی تا کنون امنیت ملی چین را تحت تأثیر قرار داده‌اند، عبارتند از پتانسیل‌های نابسامانی در نظام سیاسی، تهدیدات مرزی و سرزمینی و تهدیدات علیه جایگاه و نفوذ بین‌المللی چین. این مسایل نشان‌دهنده تزلزل‌پذیری امنیت چین در سه سطح داخلی منطقه‌ای و سیستمی است. در پاسخ به این تهدیدات، چند ویژگی در سیاست خارجی چین پدیدار شده است: محوریت‌یافتن توسعه اقتصادی از طریق سیاست درهای باز، خویشن‌داری و مصالحه‌گرایی در برابر همسایگان و متحدان فرامنطقه‌ای آنها، معرفی چین به عنوان قدرتی بزرگ و در عین حال مسؤولیت‌پذیر و چندجانبه‌گرایی بدون رویارویی با هژمونیسم آمریکا. چینی‌ها امیدوار بوده‌اند با اتخاذ این سیاست‌ها گستره تهدیدات امنیتی را به حداقل برسانند. اینکه این روش تا چه حدی می‌توند ثمربخش باشد، قابل بحث است. به نظر می‌رسد در سایه تحولات نوین افکار عمومی ملت‌ها و گسترش آگاهی‌های سیاسی در جهان، رهبران چین برای تضمین نظم و ثبات اجتماعی - سیاسی آینده کشورشان نیازمند گام‌های جدی‌تری در جهت توسعه سیاسی هستند.

منابع

- آزاد، بهنام (۱۳۷۸): *جایگاه چین در نظام جدید بین‌المللی*، تهران: امیرکبیر.
- شاهنده، بهزاد (خرداد و تیر ۱۳۶۹): «چین بعد از تین. آن. من»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش. ۳۶، ۱۶-۱۱.
- شاهنده، بهزاد و سید جواد طاهایی (۱۳۸۳): *چین نو: دنگ شیاء پینگ و اصلاحات*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- طارم‌سری، مسعود، عبدالرحمن عالم، و بهرام مستقیمی (۱۳۷۰): *چین: سیاست خارجی و روابط با ایران (۵۷-۱۳۲۸)*، چاپ سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- قانع، حسن و مرتضی شجاع (بهمن و اسفند ۱۳۸۶): «بازی بزرگ چین و آمریکا در آفریقا: با تأکید بر تأمین انرژی»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش. ۲۴۶-۲۴۵، ۸۵-۷۲.
- قنبرلو، عبدالله (تابستان ۱۳۸۹): «مناسبات اقتصادی آمریکا-چین و آثار آن بر امنیت ملی ایران»، *مطالعات راهبردی*، ش. ۴۸، ۱۴۰-۱۱۳.
- گریز، پیترو هیس (تابستان ۱۳۸۵): «هژمون از نگاه چین»، ترجمه زهرا رضایی، *راهبرد*، ش. ۴۰، ۲۶۴-۲۵۳.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۷): *تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل: از پیمان وستفالی تا امروز*، چاپ پنجم، تهران: قومس.
- واعظی، محمود (زمستان ۱۳۸۹): «اهداف و منافع چین و روسیه در سازمان همکاری شانگهای»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ش. ۷۲، ۲۰۰-۱۶۵.

- Dolven, Ben, Shirley A. Kan, and Mark E. Manyin (January 30, 2013); "Maritime Territorial Disputes in East Asia: Issues for Congress" *Congressional Research Service*, CRS Report for Congress, Retrieved September 25, 2013, from: www.fas.org/sgp/crs/row/R42930.pdf.
- Elliott, Michael (January 11, 2007); "China Takes on the World" *Time* (US Edition: January 22, 2007, Vol. 169, No. 4), Retrieved September 25, 2013, from: <http://content.time.com/time/printout/0,8816,1576831,00.html>.
- Elmer, Franziska (September-December 2011); "Tibet and Xinjiang: Their Fourfold Value to China", *Culture Mandala: The Bulletin of the Centre for East-West Cultural and Economic Studies*, Vol. 9, Issue 2, 1-14.
- Feng, Huiyun (2007); *Chinese Strategic Culture and Foreign Policy Decision-Making: Confucianism, Leadership and War*, London & NY: Routledge.

- Gill, Bates (2007); *Rising Star: China's New Security Diplomacy*, Washington, D.C.: Brookings Institution.
- Gillespie, Sandra (2004); "Diplomacy on a South-South Dimension: The Legacy of Mao's Three-World Theory and the Evolution of Sino-African Relations" Hannah Slavic, ed., *Intercultural Communication and Diplomacy*, Malta, Geneva: DiploFoundation.
- Goldstein, Avery (December 2001); "The Diplomatic Face of China's Grand Strategy: A Rising Power's Emerging Choice", *The China Quarterly*, No. 168, 835-864.
- Halper, Stefan (February 2007); "Wrongly Mistaking China", *The American Spectator*, Vol. 40, No. 1, 14-20.
- Heginbotham, Eric (2007); "Evaluating China's Strategy toward the Developing World", Eisenman, Joshua, Eric Heginbotham, and Derek Mitchell, eds, *China and the Developing World: Beijing's Strategy for the Twenty-First Century*, Armonk, New York: M. E. Sharpe.
- Kan, Shirley A. (July 15, 2010); "U.S.-China Counterterrorism Cooperation: Issues for U.S. Policy", *Congressional Research Service*, CRS Report for Congress, Retrieved September 14, 2013, from: <http://www.fas.org/sgp/crs/terror/RL33001.pdf>.
- Katzman, Kenneth (July 16, 2012); "Iran Sanctions", *Congressional Research Service*, CRS Report for Congress, Retrieved December 1, 2012, from: <http://www.fas.org/sgp/crs/mideast/RS20871.pdf>.
- Kuik, Cheng-Chwee (April 2005); "Multilateralism in China's ASEAN Policy: Its Evolution, Characteristics, and Aspiration", *Contemporary Southeast Asia: A Journal of International and Strategic Affairs*, Vol. 27, No. 1, 102-122.
- Lanteigne, Marc (2009); *Chinese Foreign Policy: An Introduction*, London & NY: Routledge.
- Lawrence, Susan V. and Michael F. Martin (March 20, 2013); "Understanding China's Political System", *Congressional Research Service*, CRS Report for Congress, Retrieved September 13, 2013, from: www.fas.org/sgp/crs/row/R41007.pdf.
- McNeal, Dewardric L. (December 17, 2001); "China's Relations with Central Asian States and Problems with Terrorism", *Congressional Research Service*, CRS Report for Congress, Retrieved September 12, 2013, from: www.au.af.mil/au/awc/awcgate/crs/rl31213.pdf.
- Nathan, Andrew J. and Andrew Scobell (September/October 2012); "How China Sees America: The Sum of Beijing's Fears", *Foreign Affairs*, Vol. 91, No. 5, 31-47.
- Swaine, Michael D. and Ashley J. Tellis (2000); *Interpreting China's Grand Strategy: Past, Present, and Future*, Santa Monica, CA: RAND.
- Wuthnow, Joel, Xin Li, and Lingling Qi (September 2012); "Diverse Multilateralism: Four Strategies in China's Multilateral Diplomacy", *Journal of Chinese Political Science*, Vol. 17, No. 3, 269-290.
- Zhu, Zhiqun (2006); *US-China Relations in the 21st Century: Power Transition and Peace*, New York: Routledge.